

# بهار نو، سال نو، روز نو و نوروز کهن مبارکباد

«استاد صباح»

عشق را باید باور کرد ... بوسه را باید حس کرد ... احساس را باید لمس کرد ... دوست داشتن را باید ثابت کرد ...  
بهار را مانند مادر ستایش کرد ... سال نور همچون پدر عزیز داشت ... و نوروز را با خانواده باید جشن گرفت.

تمام لحظه هایت عید باشد  
همه روزهای تو سپید باشد  
ببینم شاد و خرم سبز و آباد  
نگاهت غرق در امید باشد.



زندگی با سعادت  
رابه همه تان  
آرزو دارم و تمنا  
دارم سبز و آباد  
و کانون گرم  
خانوادگی تان  
پاشاش و گوارا  
باشد. بادرودهای  
بی پایان (صبح)

برادر هموطنم تو را دوست دارم ، هر که می خواهی باش ، خواه در کلیسا بروی ، یاد معبد ، و یا در مسجد نیایش نمایی . من و تو فرزندان یک سرزمین هستیم و در دامان مادروطن بزرگ شده ایم ، در غمت گریسته ام و در اندوه ام اشک ریخته یی ، در خوشی ام سهمیم بوده یی و در جشن و سرور و پایکوبی نموده ام . تو بهترین و قابل اعتماد ترین شریکم بوده ای و دوشادوش هم سختی ها ، رنجها ، مصیبتها ، روزهای سخت و جانگداز و شبهای سرد و سکت رادری یک آسمان و دری یک محدوده جغرافیوی سپری نموده ایم .

آرزو میکنم باران شوق در زندگی ، کانون خانوادگی و امور روزمره شما ببارد ، تا روح بزرگ تان را صفا دهد و گلهای عشق در دل پر امید تان جوانه زند ، لبخند بر لبانتان نقش ببندد .

بلی ! مانند لحظه ی که باغ و بوستان ، در ترنم سرود و ترانه شکوفان میشود ، روزگارتان ، زندگی و لحظات عمرتان ، قلبها و امیدها و آرزوی هایتان و بهار ، نوروز ، سال نو ، روز نو و خوشبختی و سعادت تان پراز شکوفه باد . سال نو فصل نور ، فرصتی نو برای تازه شدن نو و بازنگریستن نو و زیستن نو و همدلی نوبینیم ! برای همه تان در این فرصت نو ، شوری نو و درین رستن و جوانه زدن های نو برای ساختن و بهتر زیستن ، آرزو موفقیت مینمایم . امیدوارم همیشه سلامت و سرزنده و مهربان و روشن بین باقی بمانید و کانون خانواده گی تان پرجوش و مسیر زندگی تان پراز سعادت و خوشبختی و سبز و آفتابی باد .

بایک دامن پرازگل و بایک یک شاخه جوانه های بهاری .

دلت شاد و لبت خندان بماند  
برایت عمر جاو بدان بماند  
درین فصل نودرروزنوروز  
هرآنخواهی برایت آن بماند  
تمام خوشی ها بادا نصیبت  
حسودانت همه حیران بماند  
تمام فصل سالت روزنوروز  
چراغ خانه ات تابان بماند.

با رسیدن بهار، طبیعت جان می گیرد و شادابی و سرزندگی را نه تنها برای درختان و طبیعت که برای روح و جان آدمی نیز به ارمغان می آورد. بهار، رستاخیز زمین پس از کرختی و بی جانی است که جان و روح را دوباره به طبیعت پیوند می زند. همین رنگ و بوی بهاری است که نوروز را درسالیان متمادی زنده و جاودانه نگهداشته است.

در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه های طبیعت، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می شود. زندگی متعادل نیز باید بر خوردار از تنوع ویژه ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش، ارتباطات اجتماعی و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می شوند.

بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه ای که معرف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می باشد. زندگی متعادل نیز بر خوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بردیگری در این امر، سبقت بجویم. از زیبایی های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان ها را گرمی می بخشد. باید در زندگی متعادل، با الهام از بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد. بهار حیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح ها و جان ها می وزد، حیاتی دوباره در کالدها می دمود به عبارتی، بهار علاوه بر سرزندگی، زندگی ساز نیز هست.

بهاران با طبیعت خنده کرده

خدا لطف بی حد ارزنده کرده

بیا با هم رویم دامان صحرا

لطفات دشتها را زنده کرده.

نوروز یا همان تحول طبیعت و حلول بهار و پایان زمستان در واقع جشن همه بشریت و تمامی انسانهاست که پیامش گستره ای به وسعت هستی است، چرا که تحول در مسیر زندگی و رهایی از زمستان و تاریکی برای رسیدن به سعادت و روشنایی هم وظیفه یک انسان است و هم خواسته او، پس هر اتفاقی که انسان را متوجه این موضوع کند نیک و پسندیده است. نوروز، از جمله اعیادی است که قدامتی دیرین و گستره ای وسیع دارد. مردمان مختلف، از عهد باستان تا به حال این مراسم را با آداب و رسوم خاص برگزار می کنند. این سنت حسنه که با حلول بهار و نو شدن طبیعت همزمان شده آداب و رسوم زیبایی

دردل خود دارد، دید و بازدید از بزرگان و خانواده ها و دستگیری از فقرا و مستمندان از جمله باورها و آداب و رسومی هستند که در سال نودمیان مردم رایج اند.

یکی از سنت‌های خوب و با ارزش که در ایام نوروز رایج و متداول است، دید و بازدیدهاست که در میان اقوام و دوستان انجام می‌گیرد و در این دید و بازدیدها، انسان‌ها از مشکلات هم آگاه می‌شوند و نوروز وسیله‌ای است که دل‌ها با آن شاد می‌شود، انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند... دید و بازدید از خویشان و دوستان و رفع کدورت‌ها از بهترین ارزش‌ها و سنت‌های نوروز است، و روایات اسلامی در این باره بسیار فراوان است تا جایی که در روایات آمده، بابستگان خود دیدار داشته باشید، هر چند در حد نوشاندن آبی باشد، و اگر چه با سلام کردن باشد.

زمین و باغ گردیده گل افروز

نواها میرسد از باغ امروز

نوازش میکند جان و دلم را

سرود گرم بارانهای نوروز.

طبیعت زیبا آدمیان را درگذر زندگی همواره شاداب و جوان نگاه می‌دارد.

روان رنجور، در طبیعت سبز دوباره پیوند خواهد زد و به زندگی خویش ادامه خواهد داد. ارد.

بهار، فصل شکوفتن و زیباییست در بهار- زنده گی تازه آغاز میشود و فصلی رویدن، جوانه و شکفتن شکوفه‌ها است. بهار، فصل زنده شدن است. در این فصل می‌توان با بهار، زنده شد.

نوروز به عنوان يك جشن که در تاریخ سرزمین ما سابقه چند هزار ساله دارد، تنها مختص به سرزمین فعلی افغانستان نیست و در کشورهای همسایه نیز این جشن فرخنده را که در آن طبیعت و انسان بار دیگر بیدار می‌شوند، گرمی می‌شمارند. اکثر کشورهای آسیایی نوروز را به عنوان بخشی از میراث نیاکان خود گرمی می‌دارند.

بهاران کینه و غم را بشوید

جوانه های خوشبختی بروید

بگوشی تک تک هم میهنانم

پیام لطف خدا را بگوید.

به هنگام نکوهش هنگامه باران، به بهره اش نیز بیاندیش. بارش باران کیش زندگی و مهربانی است. ارد چه افسانه زیبایی، زیباتر از واقعیت! راستی مگر هر کس احساس نمی‌کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، این نوروز بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل سال و نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه‌ها رویدن آغاز کرده‌اند و رودها رفتن و شکوفه‌ها سرزدن و جوانه‌ها شکفتن و این هیاهو را نوروز نام گذاشتن.

رسید بهار و آمد نوبهاری

شکفته لاله‌ها در مرغزاری

نوازش مینماید جان و تن را

## صدای چشمه ها بایقارای.

نویسنده بی میگوید: ( ... نوروز واقعی زمانی است که، دوستی و یگرنگی بردلها حاکم و بر حالات و رفتار انسانها متجلی شود، وگرنه تفاوتی میان ایام سال وجود نخواهد داشت...) نوروز رستاخیز است رستاخیز طبیعت، جوانه ها ، شکفتن و بارور شدن و آغاز نووزندگی نو. نوروز زمانی تجلی واقعی میابد که، دلها شکوفه کنند، آسمان دلها صاف و آفتابی شود، دلها باز شده از دلتنگی خلاصی یابند، دلها پاک و مطهر شوند، بذراحترام به انسان و همگامی و همیاری در دلها سبز شود، گل نسترن و شقایق در دلها بروید، دلها از هجوم کوله بارکینه و نفرت رهایی یابند، دلها از وسعت اندوه زندگی که پهنایش به اندازه يك دنیا است، نجات پیدا کنند؛ هیچ دلی تنها نباشد.

بهار وسال نو چه دلنشین شد

گل وبلبل به بوستان همنشین شد

رویم فصل بهار و روز نو روز

وطن یکسر چو فردوسی برین شد.

میگویند: هیچ درختی دلش برای برگهای زرد پارسال تنگ نمی شود، مگر اینکه قدرت جوانه زدن را از او گرفته باشند! عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه نداشتن کسی است که الفبای دوست داشتن را برایت تکرار کند و تو از او رسم محبت بیاموزی عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه گذاشتن سدی در برابر رودیست که از چشمانت جاری است، عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه پنهان کردن قلبی است که به اسفناک ترین حالت شکسته است. عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه به دست فراموشی سپردن قشنگ ترین احساس زندگی است، عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه یخ بستن وجود آدمها و بستن چشمهاست.

بهار آمد گذشته را بشوید

نوا و نغمه نو را بگوید

به قلب مردمان میهن ما

نهالی آرزومندی بروید.

دانشمندی میفرماید: سه چیز در زندگی هیچگاه بازمی گردند: زمان، کلمات و موقعیت ها . سه چیز در زندگی هیچگاه نباید از دست بروند: آرامش، امید و صداقت. سه چیز در زندگی هیچگاه قطعی نیستند: رؤیا ها ، موفقیت و شانس . سه چیز در زندگی از با ارزش ترین ها هستند: عشق، اعتماد به نفس و دوستان.



پنجره را بازکنیم . بوی هوای صبحدم می آید . بوی گل اقااقیا ، بوی شکوفه های بهاری بوی عشق می آید. بوی خوش زندگی ، بوی آزادی ، صبح وشفق ، بیداری ، روشنائی ترنم شادی پرندگان می آید ،عشق به وطن ومردم میهن ،عشق به پدرومادر ، عشق به خانواده عشق به زن وفرزند .

بهاران رنگها داده چمن را

شقایق وگلهاي نسترن را

به غربت بوکردم لاله ها را

مگر باد آورد بویی وطن را .

بهارونوروزرابابزرگان وافتخارآفرینان زبان وادبیات پارسی جشن بگیریم.

چگونگی نام گرفتن روزهای آغازین فصل بهاربه نوروز را می توان دراشعار فردوسی یافت.

شاید پس از فردوسی همه سراینندگان وشاعران، به این تغییرودگرگونی توجه ویژه نموده اند وهر کدام مطابق زمینه فکری خود در وصف نوروز، بهار، چمن، گلستان و شکوفه، با نازک خیالی شعرسروده اند.

رودکی سمرقندی پدر شعر پارسی دری که به سرودن اشعاردلپذیر، مشهور واکثرابیات و اشعار به جا مانده از وی در حوزه ادبیات توصیفی است، چنان به توصیف بهارپرداخته است که ازواژه واژه ابیاتش می توان نغمه پرندگان، غرش ابرها، ریزش باران و حرکت جویباران را شنید:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب	با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد	لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
آن ابر بین که گرید چو مرد سوگوار	وآن رعد بین که نالد چون عاشق کئیب
خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه گاه	چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب
باران مشک بوی ببارد نو به نو	وز برف برکشید یکی حله قصب

رودکی بهار را به سپاهی تشبیه کرده است که رویدادهای طبیعی، هر کدام در این سپاه وظیفه ی برعهده دارند؛ ابرهای تیره به منزله سپاهیان و باد صبا، نقیب وفرمانده لشکراست و برق آسمان به عنوان نفاط یا کسی است که ظرف های مشتعل از نفت را به کشتی یا سپاه دشمن می اندازد.

خاقانی دیگرشاعربلند آوازه در بیته، آمدن صبح وپرتو افشانی خورشید برکوهساران را چنین توصیف می کند:

شب چاه بیژن بسته سر، مشرق گشاده زال زر	خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته
--	-------------------------------------

اوخورشید مشرق را به زال زر تشبیه کرده است که ناجی بیژن از چاه آراسیاب است که به شب تشبیه شده و سرخی حاصل از پرتو افشانی خورشید را نیز به خون سیاوش شبیه دانسته است که بر کوه و صحرا پاشیده و به این ترتیب تابلویی شگرف از رفتن شب و آمدن صبح به تصویر کشیده است.

فرخی سیستانی نیز همچون خاقانی در توصیف آسمان ابری، این چنین سروده است:

تو گفتی گرد زنگار است بر آینه چینی	تو گوی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا
------------------------------------	---

فرخی در مصرع اول از لایه ای از رنگ زدگی سخن گفته است که بر سطح آینه نشسته و در مصرع دوم از موی خاکستری سنجاب سخن گفته است که به حریری پیروزه گون افتاده و این چنین، آسمان گاه سرخ و گاه خاکستری آماده بارش در بهار را توصیف کرده است.

منوچهری دامغانی درباره بهار این چنین سروده است:

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز      کامگار، کار گیتی تازه از سرگیر باز

پس از ورود تصوف و عرفان به شعر پارسی، رویکرد مفهوم بهار نیز همچون بسیاری از واژه ها در ذهن و زبان بزرگان ادب ما دچار تغییر و تحول شد. در آثار این دوره، بهار قرین تحول درونی و انفسی انسان است و شاعران نیز آن را دستاویزی برای تحولی درونی قرار داده اند.

مولانا در ابیاتی سروده است:

در بهاران کی شود سرسبز سنگ      خاک شو تا گل برآیی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دلخراش      آزمون را یک زمانی خاک باش.

مولانا در این دوبیت روش تمثیل را در پیش گرفته است و این چنین بیان می کند که در بهار که فصل رویش و شکفتن است . از حافظ می خوانیم: به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم      بهار توبه شکن می رسد، چه چاره کنم.

مولوی در این ابیات به وجه زندگی پس از مرگ که در بهار نهفته است، اشاره کرده است.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ      خاک شو تا گل برآیی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دلخراش      آزمون را یک زمانی خاک باش.

در حقیقت بهار، فصلی است که هر انسانی، به خصوص انسان فرهیخته و اندیشمند را به تفکر و تأمل در زیبایی های طبیعت، تازه شدن و نفس کشیدن زمین و دگرگون شدن حیات و امید دارد.

سعدی بهار را چنین بیان می کند:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار      خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار.

خیام در این رباعی دل انگیز هم خوش بودن و لذت را چنین سروده است:

ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست      بی باده گلرنگ نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست      تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست؟